



تپش قلب سکینه

جمهوری اسلامی از قول مالک اژدر شریفی، رئیس کل دادگستری استان آذربایجان شرقی اعلام کرده است که حکم حلق آویز کردن سکینه را به قوه قضائیه فرستاده اند تا در صورت موافقت سکینه را بجای سنگسار، اعدام کنند.

بیشک این زنگ خطر است. رژیم درمانده اسلامی به هر وسیله ای برای مرعوب کردن مردم و دهن کجی به جهان متمدن چنگ می زند. هر روز گروه - گروه اعدام می کنند و دست می برند و به زندان می افکنند تا شاید بتوانند این مردم عاصی و منزجر از حکومت اسلامی را "سر به راه" بیاورند.

سالها با حکم وحشیانه سنگسار لحظه - لحظه زندگی این زن را تباہ کرده اند و وقتی عظم جرم مردم جهان را در مقابل این حکم وحشیانه به چشم دیده اند، اعلام کرده امکان سنگسار ندارند و سکینه را اعدام خواهند کرد.

تا حالا در مقابل ما مردم عقب نشسته اند. از امروز به منظور گسترش مبارزه در دفاع از سکینه عکس او را همراه داشته باشید و اسم او را بر هر مکان عمومی بنویسید. دفاع از حق حیات سکینه یک مبارزه پرشور و همه جانبه با حاکمین اسلامی در ایران است.

بگذار جهان بداند و همه مردم ایران شاهد باشند، اگر تا امروز سکینه زنده مانده است بخاطر تلاش خستگی ناپذیر ما است.*



سرآغاز یک جمع

شیدا از ایران

در مورد ضرورت تشکل داشتن مطالب زیادی گفته و نوشته شده است اما من فکر میکنم هنوز باید در این خصوص به بیان های مختلف صحبت کرد چرا که اختناق و دیکتاتوری حاکم بر جامعه ای چون ایران هرگز این اجازه را به مردم نداده است و مفاهیمی مثل سازمان و حزب همیشه از بالای سر ما تشکیل شده است و هرگز اجازه دخالت مستقیم نداشته ایم و برای همین وقتی از تشکل و سازمان داشتن حرف میزنیم حتی وقتی که کاملا ضرورت آن را با همه وجود درک میکنیم به گمانمان باید یک عده آدمهای همه چیز دان بیابند و این تشکلهای را براه بیاندازند و تازه به سراغ ما هم بیابند و مارا متشکل کنند در صورتی که کلید آن در دستهای خود ماست.

جمعهایی که داریم هدف بدهیم و با هدف تغییر وضعیت زندگیمان دور هم جمع شویم. قرار نیست که از زندگی روزمره مان دست بکشیم و برویم به سراغ مبارزه بلکه مبارزه قسمتی از زندگی ماست ما هرروز داریم برای بهبود زندگیمان مبارزه میکنیم اما باید به این مبارزه روشنی بیشتری ببخشیم و باهم دیگر هم هدف شویم.

میخواهم یکی از همین تجربیات را برایتان بگویم



با هر اندازه ای از سواد و موقعیت اجتماعی میتوانیم خودمان را متشکل کنیم اصلا ما به نوعی متشکل هستیم چون ما انسان و موجود اجتماعی هستیم و با دیگران در رابطه ایم. در محله درمحل کار در دانشگاه در خانواده در مدرسه فرزندانمان و... باهم هستیم، جمعا و محافلی داریم تنها کافیتست به همین

دو سه سالی بود که با مادرائی در مدرسه فرزندم آشنا شده بودم و همیشه در باره موضوعاتی که پیش میامد صحبت میکردیم و هر وقتی هم به خانه همدیگر میرفتیم و در فرصت پیش آمده در باره بسیاری از موضوعات صحبت میکردیم از دخالت مذهب در آموزش و پرورش تا شرایط سنین نزدیک بلوغ بچه ها تا اوضاع جامعه و گرانی و...

هر بار صحبتهایمان سر آغاز صحبت بعدی را باز میکرد و همه مشتاق بودیم دور هم جمع شویم و من پیشنهاد کردم که این برنامه دور هم جمع شدن را مرتب کنیم و به اصطلاح دوره بگیریم.

در واقع به این ترتیب جمعی تشکیل شد امروز نزدیک دو سالی هست که این جمع درست شده است از روز اول بسیار هم دل تر شده ایم مثلا همه ما حتی اگر هنوز هم کسی اعتقادات مذهبی داشته باشد با یکدیگر هم نظریه که مذهب باید از آموزش و پرورش و تمامی موضوعات زندگی جدا باشد و یک امر شخصی و خصوصی آدمها تلقی شود همه ما به برابری کامل زن و مرد معتقدیم و بسیاری از اصول یک زندگی انسانی را میدانیم و بیشک هر کدام از ما با انسانهای زیادی در ارتباط هستیم که میتوانیم اندیشه های مدرن و انسانی را رواج دهیم و از همین امروز در وضعیت زندگیمان تغییراتی ایجاد کنیم. بیشک رفتار ما با فرزندانمان بسیار انسانی تر شده و توانسته ایم سایه سیاه خرافات را از سر زندگی خود و خانواده امان دور کنیم.

میخواهم بگویم هر درجه ای از تشکل ما برای ایجاد یک زندگی انسانی میتواند از همین امروز در زندگی ما اثر گذار باشد و میتواند پایه های یک تشکل جدی و هدفمند را برای جنبش زنان پی ریزی کند تشکلی که با داشتن مطالبات روشن و انسانی همه انسانها شریف را برای پایان دادن به انقیاد زنان به دور هم جمع کند و مبارزه ای بی امان را به پیش برد. زنده باد جنبش برابری زنان.*

جهالت اسلامی

بسیج هم دانشگاه زنانه به راه می‌اندازد

واحد پژوهش بسیج جامعه زنان، طبق توافق های به عمل آمده با وزارت علوم، به منظور "ارتقاء سطح علمی بسیجیان زن" دانشگاه زنان تأسیس می کند.

زهره فرقانی، مدیر پژوهش بسیج جامعه زنان، در این رابطه گفت که از جمله اهداف واحد پژوهش بسیج جامعه زنان ایجاد ارتباط با مراکز تحقیقاتی، آموزشی، علمی، فرهنگی و اجتماعی جهت بهره‌مندی از توان تحقیقاتی و پژوهشی این مراکز، برای "مطالعه و بررسی طرح‌های تحقیقی و پژوهش‌های انجام شده" در حوزه زنان و خانواده "جهت احیاء هویت زن و تبیین شخصیت و جایگاه زن در خانواده و جامعه" است.

از سوی دیگر فاطمه آجرلو، عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، اعلام داشت که این

بنا بر گزارش‌ها از مصر، دادگاهی در قاهره حکم به توقف معاینه اجباری بکارت بر روی زنان بازداشتی در زندان‌های نظامی مصر داده است.

پرونده مربوط به این موضوع زمانی در دادگاه مطرح شد که سمیرا ابراهیم، یک زن مصری، ارتش این کشور را متهم کرد که در زمان بازداشتش در جریان اعتراض‌های میدان تحریر در ماه مارس، او را وادار به انجام معاینه تشخیص باکرگی کرده است.*

در دنیا افکار و عقاید احمقانه، خرافاتی و خنده دار زیادی وجود دارد. گروهی مورچه می پرستند و تعدادی آلت تناسلی و دسته ای دیگر در حال دور کردن ارواح خبیثه از کالبد شیطان زده ها و جن گرفته ها هستند.

اگر بشود موقتا این مزخرفات را نادیده گرفت و پیروانش را با دنیای کودکانه ای که برای خود ساخته اند تنها گذاشت، اما نمی شود دنیای مافیای اسلامی را بحال خود رها کرد باید به این جنبش کثیف افسار زد و شکستش داد.*

از جمله مولفه های مهم اسلامی شدن دانشگاه ها است. وی همچنین اظهار داشت که "ایجاد دانشگاه‌های تک جنسیتی" می‌تواند جایگزین مناسبی برای تفکیک جنسیتی باشد، چرا که هنوز امکانات کافی برای عملی کردن تفکیک جنسیتی در تمام دانشگاه‌ها وجود ندارد.*

روز یکشنبه یک گروه مذهبی افراتی ارتدکس در دهکده بیت شمش در اسرائیل به ایجاد مزاحمت برای زنان و دخترانی دست زدند که به گمان آنها لباسشان مغایر با عفت عمومی بوده است.*

'قتل‌های ناموسی در پاکستان' جان چند صد زن و دختر را گرفت

کمیسیون حقوق بشر پاکستان، که یک سازمان مدافع حقوق بشر در این کشور است، گفته است که طی نه ماه اول سال جاری، دست کم ششصد و هفتاد و پنج زن و دختر در نتیجه "قتل‌های ناموسی" به دست خویشاوندان خود کشته شدند.*

خاطرات ماندگار ۱

طران دولت آبادی

وسطهای تابستان بود که برای اولین بار دیدمش هوا خیلی گرم بود توی دفتر کارگاه بودم چادر مشکی رنگ و رو رفته ای سرش بود پرسید اجازه دارد بیاد تو؟ گفتم البته! چه کاری برات میتونم بکنم؟ دستهایش به شدت میلرزید صورت گرد و نمکینی داشت پرسید میتونه توی کارگاه کار کنه؟ پرسیدم چه کاری بلدی؟ برش؟ چرخکاری؟ اتو یا...؟ گفت کاری بلد نیست تا حالا جایی کار نکردم.

- برای چی میخوای کار کنی؟
- زندگیم خیلی سخت میگردد خرجمان را پدر شوهرم میده و مادر شوهرم اذیت میکنه!
- کار شوهرت چیه؟
- کار نمیکنه بیکاره یعنی نابینا ست
- چند تا بچه داری؟
- یک پسر ۱۱ ساله؟



- چطور بچه کم داری؟
- میدونم آخه زندگیمون به سختی میگزره و دیگران دارند خرج ما را میدهند خودم مریض هستم

- چرا میلرزی؟
- ناراحتی اعصاب دارم قرص مصرف میکنم روزی ۱۰ - ۱۲ تا

از فردای اون روز مشغول به کار شد کنار دست چرخکار ها کار میکرد اتو میزد سرنخ و بسته بندی و هر وقت که بیکار میشد پشت چرخ صنعتی می نشست و راسته دوزی را تمرین میکرد.

اهل روستایی از اردبیل است؛ وقتی ۱۳ سالم بود خانواده شوهرم به خواستگاری آمدند و

پدرم همان شب یک بسته شکلات پخش کرد و به مادرم گفت اگر زهرا را ندهیم چون پسر نابینا است نفرینمان میکنند! خب معلوم بود که میخواست یک نان خور از سفره اش کم شود و من مگر قدرت تصمیم گیری داشتم هرگز حلالش نمیکنم با چشمانی پر از اشک این آخرین جمله را گفت.

یک شوهر نابینا، افسرده و گاهی پرخاشگر پدر و مادری بسیار پیر که زهرا مجبور است کلیه کارهای مربوط به آنها را نیز انجام دهد و پسر ۱۱ ساله که درس میخواند و بشدت زیر نفوذ مادرشوهر بزرگ میشود و اجازه ندارد در کوچکترین کاری به مادر کمک کند چون پسر است و نباید در خانه کاری انجام دهد.

"ساعت ۶ صبح بلند میشم لباسها را میخورم صبحانه آماده میکنم و ناهار می پزم تا آنها بهانه ای برای سرکار آمدن من نداشته باشند همه خانه را جارو میزنم و ساعت ۷ از خانه بیرون می آیم" از محیط

کارش خیلی راضی است و گفت دکتر داروها را کم کرده و گفته خیلی عجیب است حالت خیلی بهتر شده. زهرا میگوید از وقتی به کارگاه می آیم و از محیط خانه دور هستم بقیه را میبینم که چطور درگیر مشکلاتشان هستند و کسانی مثل من کم نیستند اما عصر که به خانه میخوام بروم غم بزرگی تمام وجودم را فرامیگیرد چون شوهرم جلو در خانه با فحاشی منتظر من است که "معلوم نیست تو کجا میروی؟" اما زهرا این بار جرئت پیدا کرده و در را به هم میگوید و میگوید از سر راهم کنار برو خسته ام و حوصله تو یکی را ندارم!

کمک میکنیم و یک لباسشویی برایش تهیه کنیم لااقل صبح زود مجبور نباشد در هوای سرد لباس بشورد.

بعد از چند ماه زهرا را ناراحت و غمگین میبینم پرسیدم چه شده چرا ناراحت هستی؟ با دلخوری میگه آخه حامله شده ام! پرسیدم چطوری؟ میگه یعنی شما نمیدونید؟ هر دو خندیدیم بعد گفت من این بچه را نمیخوام باید هر طور شده سقط کنم. آخه بعد از چند سال زندگی مشترک از وقتی به این کارگاه آمدم تازه تونستم کمی بخندم و دردم را فراموش کنم و کمتر گریه کنم.

دوست داشتم آن بچه زنده بماند و یا نماند، نمیدانم شاید هم دلم میخواست که بچه من بود

به هر حال انتخاب با خودش بود و زهرا باید تصمیم میگرفت و من فقط باید کمک میکردم گفتم صبر کن ببینیم چکار میشود کرد.

خیلی امیدوار بودیم به دلیل مصرف دارو شاید بشود قانونی این کار را کرد اما پزشکش گفت که مصرف داروها تاثیری بر جنین ندارد و اجازه سقط به زهرا داده نشد. خانواده شوهرش خیلی خوشحال بودند شاید فکر میکردند که پسری دیگر خواهد آمد و کمکی برای خانواده باشد اما "خوشبختانه" یا



متأسفانه بچه دختر است. و از همان روز بنای ناسازگاری با زهرا گذاشته شد که: حالا چه خبر است مگه چکار کردی دختر داری می زایی! کتکش می زدند طوری که ۲ روز سردرد می گرفت. بشدت از زهرا کار می کشیدند پختن، شستن، مهمانداری، پذیرایی و آخر شب هم توسری! که مگر چه خبره دختر داری به دنیا می آری!

۲ هفته پیش که دیدنش رفتم دختر کوچولوی ۸ ماهه بغلش بود بیشتر ۲ ماهه به نظر می آمد، زهرا گفت خانواده شوهرش گفتند که اصلا این بچه تو نیست و دیگر حاضر نبودند هیچ حمایتی از او بکنند در واقع همه به غیر از زهرا در یک اتاق جمع می شدند و غذا میخوردند اما زهرا با دختر کوچکش در اتاق دیگر مشغول بافتن لباس است و زندگیش از کمکهای مردمی و حقوق کمی که از کارگاه جهت بافتن می گیرد تامین میشود.

با مدیر کارگاه صحبت کردم و راضی اش کردم که زهرا را برای آزمایش ژنتیک راهنمایی کند اما به قول خانم... این خانواده سنتی با افکار بسته مگر اصلا آزمایش را قبول دارند.*

کانال جدید در هات برد: فرکانس ۱۱۶۰۴ - اف ای سی ۵/۶ افقی سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ شبکه KBC

از دو شنبه تا دوشنبه

سهراب از ایران

در هفته ای که از ۲۸ آذر تا ۵ دی منتهی شده بی تردید اتفاقات زیادی افتاده که قربانی بسیاری از آن ها زنان هستند. بدون شک این مثنی است نمونه ی خروار که بنا به برخی ملاحظات و مقاصد سیاسی رژیم، درز کرده و سر از جراید درآورده اند. البته در روزنامه های دولتی، سعی شده زنان در سلسله حوادثی قرارگیرند که نشان بدهد که زنان ضعف های اخلاقی اساسی دارند و به قول سینماگران خودشان: "همیشه پای یک زن در میان است". برای همین است وقتی صفحه ی حوادث روزنامه ها را باز می کنیم، زنان را می بینیم که سرفقت می کنند. کلاهبرداری می کنند. قتل می کنند. مورد تجاوز قرار می گیرند چون حجاب را رعایت نکرده اند. مادرشوهر بیچاره را خفه کرده اند. مرد همسایه را اغوا کرده اند. مهریه شان را به اجرا گذاشته اند. ناسازگاری می کنند. اعتیاد دارند. بدکاره اند.

امنیت جامعه را به خطر می اندازند! وهزار ایراد و اشکال دیگر. انگار همه ی زنان دست به دست همدیگر داده اند تا جامعه را بهم بریزند.

۲۸ آذر

- ترفند زن میانسال برای اخاذی از شوهر جوانش ... (انتخاب واژه ها را ببینید! " ترفند"، " اخاذی"، " زن میانسال"، " شوهر جوان" گویا ریشه ی این رفتار ها را باید در سن افراد یافت. چرا که زن اگر میانسال باشد، ترفند باز است. " اخاذ" است و اگر شوهر و یا هر مردی، جوان باشد، زود فریب می خورد. می توان سرش کلاه گذاشت و سرکیسه اش کرد! لابد باید این

نتیجه ی مشعشع را گرفت که مناسبات اقتصادی - اجتماعی اصلن هیچ نقشی در این میان ندارند. سرمایه داری اصلن مقصر نیست. این برمی گردد به ذات انسان ها. ببخشید این برمی گردد به ذات زن ها که هم حقه بازند و هم تلکه گیر و سرکیسه کن!)

- مرد حسود، انگشتان همسرش را قطع کرد تا درس نخواند. (این اتفاق در بنگلادش افتاده است.) نکند فکر کنید که قوانین زن ستیز و

مردسالار این حق! را به مرد داده که انگشت های زنش را قطع کند. این به ذات! مرد برمی گردد. مردی که حسود است یعنی که شاید به انتقام این که خودش بیسواد است، دست به این کار زده. نه این که زمینه های سیاسی - فرهنگی و حتا اقتصادی جامعه ی طبقاتی و اسلامزده ی بنگلادش است که این جنایت ها را نهادینه و عادی می کند.

۲۹ آذر

- زن آلوده به ایدز، کانون خانواده ای را



مسئولیت استان، کلمه ی " اجباری " را از قلم انداخته اند. چطور روی شان می شود به کودکان خردسال بگویند " دختر زیر ۱۰ سال" چطور روی شان می شود اسم این کودک آزاری و جنایت را ازدواج بگذارند؟ چطور روی شان می شود نام این جهنم را بگذارند " خانه ی بخت"؟! اصلن چگونه اسم این جنایت را می گذارند " ازدواج"؟

روزنامه، ننوشته که این کودکان از کودکی شان کنده شده اند. که کودکی شان تباه شده است. که بجای بازی کردن با همبازی هایشان و با عروسک هایشان باید بازیچه ی دست هیولایی به نام شوهرباشند. شاید بادشان رفته بنویسند که این رسم کودک آزاری و ضدانسانی به نوعی میراث شومی است که در ۱۴ قرن پیش عایشه ی ۸ ساله درحالی که روی شانه های برادرش نشسته بود و عروسکی در دست داشت به حجله ی محمد رفت.

روزنامه ننوشته که سن آن به اصطلاح شوهران، چندسال است؟ روزنامه ننوشته که این کودکان هیچ حق انتخابی نداشته اند. که به

خاطر نان خور بودن و فقر و سفره ی خالی خانواده، در حقیقت فروخته شده اند. به چه قیمتی؟ به قیمت بدبختی. این خبر را درکنارخبر دیگری از همین روزنامه در تاریخ ۴ دی بگذارید تا عمق فاجعه بیشتر روشن شود. آن خبر این است که بنا به اعلام شرکت خودروسازی " پورشه"، از میان ۲۴ سفارش خرید درخاورمیانه، ۱۲ مورد از ایران بوده که خودروها وارد ایران هم شده است. جلب است بدانید که قیمت هر دستگاه خودروی پورشه، بیشتر از ۵۰۰ میلیون تومان است. مسلم است که در جامعه ی طبقاتی ایران که ثروت های افسانه ایش در دست مثنی پاسدار میلیاردی و مجلس نشین چپاول گر و آخوند و آقازاده های رانت خوارو اعوان و انصار چماق به دست و آدمکش باشد، باید هم مردم فقیر و گرسنه، یک روز کلیه شان را بفروشند. یک روز تن شان را و یک روز هم دختران و کودکان شان را.

روزنامه ننوشته که این کودکان، زنده بگور شده اند. نه این روز نامه، که همه ی روزنامه های اسلامزده، همه ی چیزهای واقعی و راست و درست را نمی نویسند.

تا از "دوشنبه تا دوشنبه" ای دیگر، بدرود!

برای علیه تبعیض بنویسد و نشریه را به دوستان و همکاران و همکلاسی های خود هدیه کنید!

متلاشی کرد. حالا چه کسی به این کانون مقدس حمله کرده؟ خب معلومه، یک زن. چه زنی؟ خب معلومه! یک زن آلوده به ایدز. انگار زن خانواده ندارد یا نداشته و یا ضد خانواده است که رفته خودش را به ایدز آلوده کرده بعد آمده تا یک کانون مقدس را متلاشی



۳ دی

- ازدواج ۵ دختر زیر ۱۰ سال در استان هرمزگان. به گفته ی یکی از مسئولین ثبت احوال بندرعباس، درآذرماه امسال ۳ دختر زیر ۱۰ سال در میناب و یک دختر در بندر لنگه و یک دختر نیز در بندرعباس به خانه ی بخت! رفته اند.

روزنامه ها و قبل از آن ها مسئولین بی